

ایوان تورگینف

ساختمان متوسط سفارت کبرای ایران در شماره ۳ خیابان پاکروسکی در مسکو بنای جالب توجهی نیست و یگانه چیزی که در آنجا جلب توجه می کند يك عده معنای به پرده های نقاشی کار نقاشهای خوب روسیه است. از جمله این پرده ها در سالون کوچک سفارت تصویری از ایوان سرگیویچ تورگینف نویسنده معروفست. در سه سفری که بسکو رفتام و مخصوصاً در سفر آخر خوشم می آمد همیشه در صندلی روبروی آن تصویر بنشینم و در تمام مدتی که در آن سالون نشسته ام روبروی من باشد. درین تصویر موهای بلند سرو صورت تورگینف بکلی سفیدست اما سیاهی جوان و چهره شاداب و خطوط منظم آن صفای باطن و پاکتی دل و آسودگی وجدان او را کاملاً آشکار میکند. درین پرده تورگینف رخت ملی روسیه قدیم را در بردارد و این هم بهترین معرفت سادگی و صفای زندگی اوست.

همه این صفات در آثار تورگینف هم منعکس است. در میان نویسندگان جهان عده بسیار کمی هستند که روح بسیار آرام و اندیشه منظم و معتدل داشته اند، نه در افکار حزین انگیز افراط کرده اند و نه در شوخی و مطایبه، نه آنقدر بدبین بوده اند که بقول فرانسویها «بیا میر بدبختی» باشند و نه آنقدر خوش بین بوده اند که خوانندگان خود را فریب بدهند و آنها را از جنبه عملی زندگی باز بدارند. فکر طبیعی و ساده آنها هرگز دنبال تفنن های بیهوده و خیال بافیهای دور و دراز نرفته است، نه باعینک دور بین بجهان نگریده اند و نه با عینک نزدیک بین، روی هم رفته اگر بخواهیم بزبان ساده آنها را معرفی کنیم باید بگوییم نه خودشان را گرفته اند و نه خودشان را سبک کردند و با وقار بسیار ساده و طبیعی بیدان آمده اند. چنان که عرض کردم عده این نویسندگان بسیار کم است و شاید از شمار انگشتان تجاوز نکنند و دلیل آنهم واضح است. نویسندگان معمولاً بیش از همه چیز آرتیست و هنرپیشه اند و تا کسی افراطی و اهل مبالغه و اغراق نباشد هنرپیشه نمیشود؛ زیرا که طبیعت هنرپیشگی آنست که همیشه عقل و گاهی هم منطق مقلوب احساسات باشد و البته وقتی که احساسات بر عواطف دیگر چربید ناچار باید از جاده اعتدال طبیعی بیرون رفت و گاهی بچپ و گاهی بر راست مایل شد. البته تردیدی نیست که این گونه نویسندگان

افراطی شاهکار های جاوید در جهان گذاشته اند که برخی از آنها هرگز کهنه نخواهد شد، اما انصاف باید داد آن لطف و زیبایی آرام و ملایمی که در پیروی از طبیعت و در انعکاس حقیقت هست در هیچ افراط و مبالغه و اغراق و تکلفی نیست، هر چند هم که گوینده آن ژنی باشد. از همه گذشته بالاترین هنر نویسندگان اینست که با همان اعتدال و سادگی و پیروی از حقیقت مناظر و اشیاء بطوری که احساس نکند میخواهند باین وسایل ساده و طبیعی دل او را بدست آورند خواننده خود را جلب کند و اثر قطعی و دائمی در ذهن او بگذارد. زیرا که این اثر زوال ناپذیر و فراموش ناشد نیست در صورتیکه نتیجه های افراطی بهمان سرعتی که می آید بهمان سرعت هم می رود و مدت تأثیر آن بسیار کوتاه، باندازه جلوه يك گل یا بارقه چشمان گیرنده است.

چنانکه گفتم این قسم مشکل ترین اقسام نویسندگیست و نویسنده باید بسیار هنرمند باشد تا از عهده این کار دشوار بر آید و بهمین جهت عده اینگونه نویسندگان در زبانهای مختلف بسیار کم است. در حقیقت این گونه نویسندگی فقط از هنر طبیعی و قریحه خداداد ناشی میشود، در صورتیکه با ممارست و توسل صنایع و لغاظی و تقلید از پیشینیان میتوان در آن سبک دیگر تا اندازه ای مهارت پیدا کرد.

چنانکه گفتم شماره این گونه نویسندگان شاید از شماره انگلستان هم تجاوز نکند. دو شاعر بزرگ زبان فارسی سعدی و حافظ ازین طبقه اند و در میان کسانی که بشر فارسی آثاری گذاشته اند نظام الملک در سیاست نامه و محمد بن منور در کتاب اسرار التوحید همین هنر بزرگ را نشان داده اند. در زبان فرانسه آلفونس دوده و موباسان، در آلمانی هانری هاینه، در انگلیسی دیکنس، در ادبیات روسی تورگنیف و گورکی نیز از این گروهند و تردیدی نیست که آنا تول فرانسه نویسنده معروف فرانسوی زبردست ترین نویسندگان این دسته است.

آثار این دسته نویسندگان را میتوان بمیوه بسیار پخته آبدار شیرینی تشبیه کرد که تا در دهان گذاشتید آب میشود و محتاج بدندان فشرده نیست یعنی شما با کمال آسانی آثار آنها را میخوانید و پیش میروید، نه حاجت دارید فکر بکنید تا مقصود را بیابید و نه احتیاج دارید بکتاب لغت رجوع کنید و معنی الفاظ مشکل را بدست بیآورید. بهمان اندازه که شنیدن سخنان مردم خوش صحبت و شپزین زبان لذت دارد خواندن آثار آنها هم بهمان اندازه گواراست.

ایوان سرگیویچ تورگنیف در ۱۸۱۸ در ناحیه اورل از يك خانواده ملاک ولادت یافت و دوتن از اجداد او از درباریان معروف روسیه بوده اند. در ۱۹ سالگی در سال ۱۸۳۷ که دانشجوی سال سوم دانشگاه سن پترزبورگ

بود درامی را که بعنوان «استنیو Stenio» شعر ساخته بود با استاد ادبیات خود پلتنیو Pletniev که از ادبای معروف آن زمان بود داد و پلتنیو بعضی لحن که آنرا خواند متوجه شد که تقلیدی از «مانفرد» شاهکار معروف بایرون شاعر بزرگ انگلیسی است. هر چند درام این جوان ۱۹ ساله چندان ارزشی نداشت اما نشان میداد که نویسنده هنرمندی خواهد شد چنانکه چند ماه پس از آن پلتنیو در مجله معروف ادبی آن زمان بنام «معاصر» برخی از اشعار او را که بنظر بهتر میآمد چاپ کرد.

طولی نکشید که تورگینف بمذتی که در آن زمان رواج داشت برای تکمیل تحصیلات خود بیرلن رفت و چنانکه خود گفته است: «در دریای آلمات شیرجه زد» و باز با اصطلاح خود کاملاً «غربی» بازگشت یعنی باصول آرومای غربی تربیت شد. چون مادرش در مسکو ساکن بود در ۱۸۴۱ چند ماهی در آن شهر مقیم شد و درین مدت با دسته معروف بدوستانان سلاوها (Slavophile) مربوط شد، اما چندی نکشید که با آنها دشمنی پیدا کرد که روز بروز بیشتر میشد و بطریق اولی از هواخواهان تزارها نیز بیزار بود و بهمین جهت از کاری که در وزارت کشور باو داده بودند در ۱۸۴۳ دست کشید و در همان زمان از آثار او منظومه ای انتشار یافت که ییلینسکی نقاد معروف تحسین بسیار کرد و بهمین جهت رابطه ای در میان ایشان برقرار شد. اما کدورت های مختصری هم در میان ایشان پیش آمد. زیرا که ییلینسکی در باره اشعار دیگری که تورگینف پس از آن ساخته بود چندان خوش بین نبود و تورگینف نیز بعد ها به ییلینسکی حق داده است.

عظمت و شهرت تورگینف در عالم ادبیات اتفاقی بود باین معنی که یکی از ادبای عصر پانائو Panaiev که در آن موقع مدیر مجله معروف «معاصر» بود برای پر کردن یکی از شماره های آن مجله که مطلب کم داشت داستانی را که تورگینف با دارة آن مجله داده و همانطور مدتها مانده بود چاپ کرد و خوانندگان آن مجله در سال ۱۸۴۷ در آن شماره داستانی بعنوان «خور Khor» و کالینیتچ Kalinitch خواندند که در نظر همه کس شاهکاری جلوه کرد و حتی ایوان سرگئیویچ نویسنده آن هم این انتظار را نداشت. پانائو در زیر عنوان «خور و کالینیتچ» که نویسنده خود برین داستان گذاشته بود از پیش خود عنوان «یادگارهای شکار افکن» را افزوده بود و همین عنوان میبایست روزی نام کتاب معروفی شود که آنها شهرت کرد و یکی از شاهکار های جاودان بشمار رفت و نام تورگینف را در شمار بزرگترین نویسندگان جهان قرار داد.

این شهرت تورگینف را با آن محیط اجتماعی که روح مهربان و خیال

یاف وی در آن در معرض دردهای فراوان بود آشتی نداد و بهمین جهت سال بعد از روسیه رفت و خیال بازگشت نداشت و دنباله «یادگارهای شکارافکن» را در پاریس نوشت.

اگر نظر سطحی برین کتاب بیافکنیم چیر تازه ای نیست زیرا که مانند داستانهای روستاییست که دیگران هم نوشته اند و مخصوصاً ژرژ سان نویسنده معروف فرانسه که تورگینف آثار او را بسیار می پسندید و در حق او می گفت: «این زن یکی از پیشوایان منست» نظایر آنرا دارد و حتی در روسیه هم داستانهای گریگورویچ Grigorovitch و منظومه های نکراسف Nekrassof که مضمون آنها از زندگی روستایان گرفته شده بهمین سبک است. اما اگر این شاهکار تورگینف را با نظایر آن بسنجیم می بینیم که سلیقه و ذوق شخصی او و قریحه و الهامی که خاص او بوده است همان موضوع روستایی را کاملاً تغییر داده است. درین کتاب تورگینف نقاش نازک کاریست که در میان طبیعت و انسان هم آهنگی و سازش کاملی وارد کرده و کاملاً نشان میدهد که بار الهام شده است. تورگینف در ادبیات روسیه نخستین کیست که روستایان را تنها موجودات قابل رحمی تصور نکرده بلکه موجودات حساس و متفکری دیده است که مانند همه مردم روحی دارند منتهی طرز تفکر و احساس آنها با دیگران فرق دارد. بهمین جهت روحی را که حتی گوگول نویسنده معروف از درک آن کوتاه آمده است تورگینف کشف کرده و بر مردم روسیه نشان داده است. بهمین جهت هم تورگینف یکی از مؤثرترین عوامل پیشرفت فکری مردم کشور خود بوده و با وجود آنکه بهیچ وجه آشکار وارد مسئله الغاء بردگی نشده در معرفی قهرمانان داستان های خود عقیده قطعی خود را در بیت زمین طرح کرده است.

تورگینف پس از آن بروسیه بازگشت و در ۱۸۵۲ اندک مدتی در سرزمین خود مقیم شد و درین مدت يك ماه بواسطه مقاله ای که بمناسبت مرگ گوگول نویسنده معروف نوشته و در آن بدولت وقت ناخته بود در زندان ماند و سرانجام بواسطه شفاعت خانم سیرنوو Smirnova که در آن زمان بزرگترین مشوق ادبیات روسیه بود رهائی یافت و دوباره راه سفر را پیش گرفت و در شهر بادن بادن در آلمان در يك عمارت ییلاقی مقیم شد. در ۱۸۴۵ در پترزبورگ با خانم و یاروگاریا Viardot-Garcia آوازه خوان معروف فرانسوی آشنا شده بود و تا زنده بود با آن خانواده رابطه داشت و درین سفر هم در نزدیکی آنها خانه گرفته بود. درین مدت يك عده داستان و ناولورمان های بزرگ پی در پی نوشته است و تا ۱۸۶۰ میتوان آثار او را بدو دسته تقسیم

کرد. يك قسمت عبارت از آثار است که تنها جنبه صنعتی دارد و شامل رمان های عاشقانه و مضامین اختراعی یا حقایق بسیار ساده است مانند «عشق نخستین» و «سه برخورد» که هیچ يك جنبه اخلاقی مهمی ندارند و یگانه رابطه در میان آنها شکاکي و تلخ کامیست که در پایان آن ها دیده میشود. قسمت دیگر برخی از آثار اوست که در آنها تمایل خاصی نشان داده و در آنها انواع مختلف يك قسم از مردم را مجسم میکند و آن کسانیست که خود آنها را «آدم زیادی» نام گذاشته است و ازین قبیل است داستان «هملت ناحیه شچیگری Chtchigri» «خاطرات يك آدم زیادی» و «مراسلات» و «فارست» و «رودین» و «آسیا» و «آشیانه نجیب زادگان» و قهرمان داستان آخری یعنی آشیانه نجیب زادگان مردیست که درو فکر بر اراده غلبه دارد و سرانجام قوه اراده را ازو سلب می کند.

قهرمانانی که درین داستان ها شرح میدهد مانند وی اشراف زادگانی هستند که از نجبای روسیه اند و همه تحصیلات خود را در کشورهای خارجه کرده و درس خوانده و تربیت شده و درستکارند، اما بهیچ درد نمی خورند و کاری جز عشق بازی از آنها ساخته نیست. باز هم اگر عشق بازی آن ها منتهی بهوی و هوس نشود خیلی هنر کرده اند زیرا که مانند جوانی که در داستان «آسیا» در کنار رود رن عاشق آسیا میشود فوراً بعضی اینکده عاشق شد فرار میکند و شاید این جوان خوشاوندی نزدیک با تور کینف داشته باشد. قهرمان داستان رودین بیشتر قوت اراده دارد ولی از حیث اخلاق کمتر جالب توجه است. در باره این قهرمانان عقاید ضد و نقیض بسیار اظهار کرده اند. در هر صورت آغاز زندگی او که همنشین زن قصر نشینی است و دختر او را از راه بدر میبرد قرین افتخار نیست و سرانجام پس از آنکه نادرستی خود را آشکار میکند بی جرانی هم نشان میدهد و از مقابل رقیب خود میگریزد. خواننده نخست او را پست و ناجوانمرد می بیند ولی پس از آنکه متوجه میشود که وی معلومات بسیار داشته و در روح او قوت و جوانمردی هم بوده است تعجب میکند. روی هم رفته مرد نوع دوستیست که تنها جنبه عمل مطلقاً درو نیست و عاقبت چون در روسیه مورد آزمایش بدست او نمی آید پیاریس می رود و در انقلابات با کمال دلآوری جان می سپارد.

داستان «آشیان نجیب زادگان» در جزو آثار تور کینف مقام مخصوصی دارد، زیرا که درین کتاب تور کینف وارد محیط مثبتی شده است که پیش از آن بآن توجهی نداشت و حتی کوشیده است جوابی بسؤال معروف چرنیشوسکی بدهد که این سؤال را طرح کرده بود: چه باید کرد؟

در حدود سال ۱۸۶۰ تورگینف مانند آستروسکی و همه نویسندگان دیگر آن زمان وارد نهضت عمومی عصر خود شد که همه را وادار میکرد در مسائل اجتماعی مطالعه کنند و در سرمانی که پی در پی نوشت می‌کوشید تقاضای عمومی آن زمان را که همه در پی کمال مطلوبی می‌گشتند بر آورد. یکی ازین رمانها که «شب زنده داری» نام دارد بیشتر جنبه زهر خند دارد. درین کتاب تورگینف مانند دیوجانس کلبی چراغ بدست پی آدم میگردد یا بگفته مولانا جلال‌الدین بلخی :

دی با چراغ شیخ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

و پس از آنکه همه کسانی را که آدم حسابی نبودند امتحان کرده است همچنانکه نویسنده معروف روسیه گونچارو Gontcharov آدمیرا که میخواست در آلمان پیدا کرد وی هم آنکسی را که میخواست در بلغارستان بافت و تازه آن کسی که یافته بود چنگی بدل نیز در زیراکه در ظاهر مرد عظیم الجثه ای و در باطن مرد با اراده ای بود که برای پیش رفت کار خود محتاج بود زنی ازو دستگیری بکند.

رمان دوم این سلسله بنام « پدران و فرزندان » درجین انتشاریهایی عجیبی پیا کرد و امروز معلوم نیست آنتهمه موافق و مخالفی که در باره این کتاب پیدا شده اند مقصودشان چه بوده است؛ زیرا که در حقیقت این کتاب باین همه اختلاف نمی‌ارزیده است. قهرمان این رمان را پرخی نیپیلیست یعنی منکره چیز دانسته اند. اگر هم تازه این طور باشد در روسیه مدتها پیش از نوشتن این کتاب مردمانی باین عقیده بوده اند و اگر کسی متوجه آنها نشده بود تقصیر از تورگینف نیست. بهترین دلیل اینست که حتی مخالفین اصلاحاتی که پوشکین در ادبیات کرده بود او را نیپیلیست خطاب می‌کردند. وانگهی از تورگینف بکلی بعید بوده است که در پروراندن افکار مخالف عرف زمان خود مبتکر باشد زیرا که اساساً مرد خیال باف و بسیار ملایم و رقیب القلب بوده است.

تورگینف در کتاب دیگری بنام « دود » که در ۱۸۶۷ نوشته است کسانی را که از راه تفنن طرفدار افکار انقلابی هستند با کسانی که برای خوش آمد اشراف دم از ارتجاع می‌زنند با هم روبرو کرده است و انصاف باید داد که هر دو را کاملاً بصورت مضحک در آورده است و بتعبیر وی از هر دو طرف افکاری که جریان دارد دود بیست که پا بر جا نیست و مثل دود از پیش چشم می‌گذرد اما دود بیست که کثیف و پیرکین است و تهوع می‌آورد.

آخرین رمان بزرگ نورگینف داستان معروفست بعنوان « زمین بایر » و درین کتاب بار دیگر تورگینف دنبال آدم حسابی می‌گردد که مشکل بسیار مهی را حل کند و آن اینست که نگاه داشتن اصول کنونی ممکن نیست و از میان بردن آن هم ممکن نیست، پس درین میان تکلیف چیست و چه باید کرد ؟

تورگینف در پایان زندگی مانند همه نویسندگان بزرگ روسیه که پیش از او آمده بودند با باوی معاصر بودند و چاربحران فکری سختی شد . در ظاهر وی مرد بسیار خوش بینه تنومندی بود ولی وی هم در کنار همان پرتگاه جان ربایی که نویسندگان بزرگ پیش از او در آنجا پایشان لغزیده بود گرفتار هیجان فکری مخصوصی شد . پس از جنگ فرانسه با آلمان در ۱۸۷۰ در پاریس سکونت اختیار کرده بود و کم‌کم در ضمن اینکه خستگی های دماغی او را از پا در می آورد مرض بسیار دردناکی که در ضمن هم بسیار کم دیده میشود و یکی از شگفت زین بیماریهای بشریست اندک اندک در مزاج او وخیم می شد و آن سرطان نخاع بود . از روزی که مرک را پیش چشم خویش دید صوفی مشربی عجیبی درو ظاهر شد و کم‌کم بقلندر مآبی منتهی گشت . درین دوره دو نول نوشته است یکی بعنوان « آواز عشق پیروز مند » دیگری بعنوان « کلر میلی تیش » و می گویند نول دومی را پس از مرک ناگهانی یکی از زنان هنرپیشه معروف روسیه نوشته است و این دو نول اندکی سبک مخصوص و عجیب هوفمان نویسنده معروف آلمانی را بیاد می آورد . درین مورد کاملاً پیدا است که تورگینف مرد شکاکی است که میخواهد از عالم غیب خبر دهد . در همین موقع يك عده « اشعار مشور » نوشته که همان افکار در آنها دیده می شود و در روسیه چندان توجهی بآن نکرده اند . با وجود این در برخی از آنها همان روح برو مند سابق خود را نشان داده و حتی تعمق او و احساسات تند او از سابق هم بیشترست و از حیث فصاحت بدرجه ای رسیده است که کسی نزدیک ندارد که در ادبیات روسی هیچ کس بآن درجه از روانی و شیرینی نرسیده است .

برخی از داستانهای تورگینف مضامینی دارد که وی ابتکار کرده و پیش از او سابقه نداشته است مانند داستان « فاوست » و « مولو » و « یادگارهای زنده » . روی همرفته تورگینف در عالم نویسندگی مقصود خود را مانند دیکنس نویسنده معروف انگلیسی ادا کرده است . در انکار اجناعی و انسانی پیرو اصول ویکتور هرگو و ژورژ سان، دو افکار فلسفی پیرو اصول شرنپهاور حکیم معروف آلمانیست . از حیث هنر نویسندگی وی بردیکنس هم ترجیح دارد زیرا

که در آثار دیکنس گلی افکار محو میشود و شبح مبهم ردوری باقی میماند ولی در آثار تورگنیف افکار بدرجه ای روشن و برجسته است که تورگنیف خود میگفته است قوه تصور و ابداع را در نوشتن بکار برده است . جنبه مهم آثار تورگنیف این است که وی مانند بسیاری از نویسندگان روسیه طبیعت را بسیار دوست می داشته و اوصاف طبیعت را در آثار خود بسیار آورده و مخصوصاً مانند شکارچیان از پیروان جنگل ها و چمنزارها لذت می برده است .

جنبه بد بینی در آثار تورگنیف بمراتب کمتر از نویسندگان دیگر است و اگر هم گاهی بد بینی هایی از او بروز کند پیداست که ناشی از زندگی او و دور بودن از سرزمین خود و زندگی در غربت است . در همه آثار او جنبه بسیار روشنی که دیده میشود اعتدال و در حقیقت تعادلیست که در میان قسمت ها و فصول مختلف داستان نگاهداشته یعنی نه فصول طولانی خسته کننده و نه فصل های کوتاه ناقص و ناتمام دارد و تقریباً همه فصول داستانهای خود را با اصل موضوع متناسب کرده . نکته دیگری که در سراسر آثار وی دیده میشود اینست که پیداست هرگز سعی نکرده است عبارت پردازی کند و تکلفها و صنایعی در انشای خود بکار برد . تورگنیف در زمان اقامت در پاریس با نویسندگان بزرگ فرانسه مانند امیل زولا و گوستاو فلوبر و آلفونس دودمو و روسبر مریمه معاشر بوده است و زولا در یکی از مقالات خود نوشته است که روزی گوستاو فلوبر در حضور او توضیح می داد علت اینکه روسبر مریمه بد چیز مینویسد چیست و تورگنیف در آن مجلس حاضر بود و نمیتوانست بفهمد که معایب انشای مریمه در کجاست زیرا که وی از روی قوای خدا داد و قریحه و ذوق طبیعی خود چیز مینوشت و باصول انشاء کاری نداشت .

در توصیف مناظر تورگنیف مانند بالزاک نویسنده معروف فرانسوی متوجه همه جزئیات بوده است ولی مثل بالزاک ذره بین نمی گذارد و جزئیات بیهوده را وصف نمی کند و حتی فهرمانان خود را و ادار نمی سازد که خود نمایی کنند و در آنجا نیز بیان طبیعی قناعت دارد ، قسمتی هم از هنر نویسندگی تورگنیف بسبب معروف داستایوسکی شباهت دارد و آن اینست که حرکات تدریجی فهرمانان خود را تجزیه می کند و طبیعت آنها را کاملاً بدست میدهد . ولی البته نباید منکر شد که درین فن با اندازه داستایوسکی مهارت ندارد: در حقیقت باید گفت که این قسم توصیف و تجسم همان اصول سینماتوگرافی است و یک بار که نویسنده حرکات را تدریجاً تجزیه کرد خواننده بعد خود می تواند دوباره آنها را با هم ترکیب کند و معکوس آنها را در ذهن خود مجسم کند .

تن Taine نقاد معروف فرانسوی عقیده داشته است که تورگنیف آنهم تورگنیفی که نویسنده کتاب «دود» است یکی از کامل ترین هنرمندان است که از زمان ادبیات یونان قدیم تا کنون در میان فرزندان بشر پیدا شده اند . البته با کمال صراحت می توان گفت که تورگنیف مانند فردوسی و شکسپیر و مولیر قهرمانانی وصف نکرده است که همیشه در عالم مثل باشند ولی باید انصاف داد که وی در میان بزرگترین نویسندگان رئالیست یعنی حقیقت بین و در میان بزرگترین هنرمندان جهان ادب مقام شامخی دارد و قهرمانان داستانهای او بآن اندازه گمنام نیستند که از یاد خوانندگان بروند، بلکه همیشه در ذهن حاضرند . تورگنیف در بوژیوال نزدیک ورسای و پاریس در ۱۸۸۳ در گذشت و پس از مرگش جنازه او را بیطرز بورك بردند و در آنجا بخاک سپردند . مرگ وی یکی از حوادث ادبی مهم آن زمان بشمار رفت زیرا که وی در پایان زندگی خود یکی از معروف ترین نویسندگان اروپا شده بود و آثار وی را بزبانهای اروپایی مخصوصاً بفرانسه ترجمه کرده بودند .

گذشته از نویسندگی مقام مهمی که تورگنیف در ادبیات روسی دارد اینست که چون در اروپای غربی می زیسته در انتشار ادبیات روسی و آثارش را و نویسندگان پیش از خود و جود او بسیار موثر بوده و مخصوصاً چون زبانهای اروپایی را خوب می دانسته نتیجه خوبی از مساعی خود می گرفته است چنانکه منظومه معروف لرمانتوف را که «نوپچه» نام دارد بشرکت پروسپرمیریمه نویسنده معروف فرانسوی بفرانسه ترجمه کرده و آن ترجمه معروفست .

با وجود آنکه هنوز شاهکارهای عمده تورگنیف بزبان فارسی در نیامده باز زبان ما از ترجمه برخی از آثار او بی بهره نمانده است . آنای عزه اله فرجی شادان یکی از داستانهای او را بعنوان «عشق نخستین» ترجمه کرده و چندی پیش در تهران چاپ شده است . خانم ایران دخت تیمور تاش نیز یکی از داستانهای او را که «شب قبل از» یا «شاهکار عشق» نام دارد ترجمه کرده است .

من هم در جوانی که شور مخصوصی برای خواندن آثار ادبی اروپا داشتم مخصوصاً از آثار تورگنیف لذت خاصی می بردم و اینجا اعتراف می کنم که اگر تا اندازه ای بومی از نویسندگی برده باشم آثار مخصوصاً از هشت نویسنده معروف اروپا یعنی از چارلز دیکنس انگلیسی و هائری هاینه آلمانی و آلفونس دوده و گی دو مویسان فرانسوی و همین ایوان سرگوبیچ تورگنیف روسی و دو هموطن بزرگ او داستایوسکی و ماگسیم گورکی و بیش از همه اینها از آثار تول فرانس یاد گرفته ام و البته درین میان از جوانی با آثار تورگنیف انس مخصوصی دارم و در همان زمانهای یکی از رمانهای او را بنام «آبهای بهاری» ترجمه کرده ام و پارسال نیز یکی از داستانهای کوچک او را بعنوان «سک» ترجمه کرده ام .